



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ (۴) أَ فَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ (۵) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾.

سوره مبارکه «زخرف» که جزء «حَوَامِيمِ سَبْعَةٍ»^۱ است در مکه نازل شد و محور اصلی آن هم اصول دین، مخصوصاً تبیین وحی و نبوت است. سوره‌هایی که در مکه نازل می‌شدند، معمولاً درباره اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق بود. تعبیر احکام فقهی جزئی و حکومت و جهاد و مانند آن در سوره مکی نیست؛ لذا عنوان ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲ معمولاً در سوره‌های مکی نیست، بلکه در مدینه است که مؤمنان تمدن و جامعه‌ای پیدا کردند، در سوره‌های مدنی عنوان ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ مطرح است؛ ولی در سوره‌های مکی معمولاً ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نیست. تعبیرهای قرآن کریم گاهی به صورت ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾^۳ است، ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾^۴ است، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حَوَامِيمِ» نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل‌حم نیز گفته‌اند.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

آمَنُوا است، ﴿يَا أُولَى الْأَبْصَارِ﴾^۱ است، ﴿يَا أُولَى الْأَلْبَابِ﴾^۲ و ﴿لَا أُولَى الْتَّهَى﴾^۳ و مانند آن است که برجسته‌ترین آنها همان ﴿أُولَى الْأَلْبَابِ﴾ و ﴿لَا أُولَى الْتَّهَى﴾ و مانند آن است، البته تعبیراتی که مربوط به انبیا و اولیاست جداست: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾^۴، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾^۵ و مانند آن.

در سوره مبارکه «زخرف» که آغاز آن ﴿حَم﴾ است و این حروف مقطعه در اول قرآن - سوره مبارکه «بقره» بحث آن - گذشت، سوگند خدا به کتاب مبین است که فرمود به کتاب مبین سوگند! قسم‌های قرآن همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، در برابر «بینه» نیست. معمولاً قسم در محاکم دنیایی در مقابل «بینه» است؛ اگر کسی منکر است سوگند یاد می‌کند و اگر کسی مدعی است «بینه» اقامه می‌کند که «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۶ در محاکم قضایی «بینه» در مقابل «یمین» و «یمین» در مقابل «بینه» است؛ ولی سوگندهای قرآن کریم به خود «بینه» است، نه در مقابل «بینه». اگر کسی در یک جای تاریکی ادعا کند که مثلاً روز شد، او باید دلیل بیاورد و اگر دلیلی نداشت سوگند یاد می‌کند، سوگند یاد می‌کند که الآن روز هست؛ ولی اگر کسی در فضای باز در زیر آسمان و در برابر آفتاب ادعا کرد که الآن روز است، این شخص می‌تواند به خود آفتاب سوگند یاد کند و بگوید که به این آفتاب قسم الآن روز است. این «یمین» در مقابل «بینه» نیست، به خود «بینه» است. قسم‌های قرآن این‌چنین است که خدا سوگند یاد می‌کند، به خود «بینه» سوگند یاد می‌کند، نه در قبال «بینه» باشد؛ به چیزی سوگند یاد می‌کند که اگر آن درست بررسی بشود مطلب به مقصد می‌رسد و انسان مطلب را می‌فهمد. خدا به قرآن سوگند یاد کرد و اینکه به قرآن سوگند یاد کرد، یعنی به یک کتاب علمی و برهانی سوگند یاد کرد. اگر

۱. سوره حشر، آیه ۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

۳. سوره طه، آیات ۵۴ و ۱۲۸.

۴. سوره انفال، آیه ۶۴.

۵. سوره مائده، آیات ۴۱ و ۶۷.

۶. عوالی اللثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۶۸.

کسی با برهان و با استدلال و با معجزه سر و کار دارد، این کتاب برای او مشکل نیست و همه مشکلات او را حل می‌کند. نه تنها قرآن معجزه قطعی است، بلکه معجزه‌ای است مُبین! اینکه قرآن مُبین است، تبیین می‌کند و بیان می‌کند، یعنی مطلب را به قدری شفاف و روشن می‌کند که جا برای هیچ شکی نیست؛ لذا جمع‌بندی این‌گونه از سوگندها این است که ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۱ این شک‌بردار نیست، چرا؟ چون آن قدر شفاف مدّعا را با برهان ارائه می‌کند که جا برای شک نیست.

این قرآن «بیان» و «مُبین» است؛ به چه چیزی می‌گویند «بیان»؟ به چه چیزی می‌گویند «مُبین»؟ آن کسی که ادعایی دارد، یک؛ حرف‌های او و ادله او «بیان» است، دو؛ «بیان» یعنی چه؟ یعنی آن مطلب اول مرز آن مستقل است، این مطلب دوم هم مرز آن مستقل است، بین اینها بینونت و جدایی است، این فله‌ای حرف نمی‌زند، مخلوط حرف نمی‌زند، مُجمل و گنگ حرف نمی‌زند، هر چیزی را شفاف می‌گوید، اولی که تمام شد، دومی را شروع می‌کند؛ لذا اولی و دومی «بیان» است، چون بین اول و دوم، بین دوم و اول کاملاً بینونت است، جدایی است؛ این طور نیست که قدری از اول را در دوم بگوید و قدری از دوم را در اول بگوید، اینکه «بیان» نشد! «بیان» و «تبیین» یعنی جدا کردن مطلب از هم؛ مدّعا را از دلیل جدا کند، صغری^۱ را از کبری^۲ جدا کند و نتیجه را در کنار آنها ذکر کند. اگر برهان است، نتیجه این برهان را همین جا ذکر می‌کند و آن وقت وارد مطلب بعدی می‌شود که این می‌شود «بیان». اگر مطلب اول گویا نبود، این «بیان» نداشت، برای اینکه باید بینونت و جدایی باشد؛ بیگانه‌ای را شما این‌جا راه دادی، اینکه بینونت نیست! آشنا را آشنا و بیگانه را بیگانه. قرآن کتابی است «بیان»، «مبین»، یعنی هر مطلبی را به نصاب خاص خود می‌رساند، وقتی این تمام شد وارد مطلب بعدی می‌شود، این می‌شود «بیان». اگر بینونت، شکاف و مرزبندی نباشد، می‌شود مبهم. گفتار انسانی که نیست! ذات اقدس الهی در سوره مبارکه

۱. سوره بقره، آیات ۱ و ۲.

«الرحمن» فرمود ما به انسان «بیان» یاد دادیم، چه زمانی؟ بعد از اینکه انسان را خلق کردیم، چه زمانی؟ بعد از اینکه به او قرآن یاد دادیم. تا قرآن نباشد انسان نیست، تا انسان نباشد بیان نیست: ﴿الرَّحْمَانُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾.^۱ «انسان» در مقام سوم است، «بیان» در مقام چهارم است، «قرآن» در مقام دوم است و «الله» در مقام اول؛ اگر جامعه‌ای را خدا «قرآن» یاد داد، آنها می‌شوند «انسان» و اگر انسان شدند، سخن اینها می‌شود «بیان»، اگر حرف کسی گویا نبود و مبهم بود، او «بَهِيمَة» است؛ «بَهِيمَة» را چرا «بَهِيمَة» می‌گویند؟ چون کارش مبهم است، معلوم نیست چه دارد می‌گوید؟ مدام جیغ می‌کشد! آن که آهنگ و صدای او برهانی نیست، مبهم‌گوست، وقتی مبهم‌گو بود می‌شود: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾.^۲ این نظم طبیعی که قرآن کریم در سوره «الرحمن» اعلام کرد، برای این است که کسی سخن او بیان است که انسان باشد، کسی انسان است که در محضر قرآن باشد، کسی قرآن بفهم است که با صاحب قرآن رابطه داشته باشد! ﴿الرَّحْمَانُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾، خود کتاب هم می‌شود کتاب «مُبِين»؛ یعنی ما حرف مبهم نداریم، چون مبهم نداریم ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است. اگر می‌گوید: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، برای این است که تمام مدّعاها و مرزبندی شده است، تمام ادله او مرزبندی شده است، بینونت بین این ادله هست، بینونت بین آن مدّعاها هست که قهراً می‌شود «کتاب مُبِين»؛ لذا فرمود من به «قرآن مُبِين» قسم یاد می‌کنم که اینها حق است.

پرسش: اگر ما قائل به بطن می‌شدیم، اینها از بین می‌رفت و مبهم می‌شد.

پاسخ: نه، بطن برای کسی است که در آن مرحله زندگی می‌کند. اگر کسی بالا رفته است برای او «بیان» است، اگر کسی بالا نرفت و مستمع آن حرف نبود، در مراحل میانی بود برای او بیان است، اگر در مراحل میانی نبود و

۱. سوره الرحمن، آیات ۱ - ۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

در مراحل نازل بود برای او بیان است. در همین آغاز سوره مبارکه «زخرف» فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾، اما ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾، آن جا «عَلَى حَكِيم» است، نه عبری است و نه عربی، چون سخن از لفظ نیست؛ یک سلسله حقایق و مطالبی است در نزد خدای سبحان که علو و حکمت دارد، متقن و محکم است: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾، بعد این «عَلَى حَكِيم» را ما تنزل دادیم که بحث‌های آن قبلاً هم گذشت که قرآن را به عنوان «حَبْلِ متین» خدا به زمین آویخت، نه انداخت! تنزیل و انزال قرآن از سنخ انزال بارش‌ها و تگرگ‌ها و برف‌ها و باران‌ها نیست، خدا این امور را به زمین می‌اندازد؛ اما قرآن را که نازل کرد، به زمین نینداخت، بلکه به زمین آویخت. این «حَبْلِ متین» است. اینکه به ما گفتند: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۱ اگر «حَبْل» به یک سقف بلند مستحکم بسته نباشد، مشکل خودش را حل نمی‌کند. این طناب‌هایی که در کنار مغازه‌ها افتاده است، اعتصام به اینها چه سودی دارد؟ اینکه خودش یک جا افتاده! «حَبْل»ی اعتصام به آن سودآور است که به جای بلند و مستحکمی بسته باشد و انسان می‌تواند آن را بگیرد و بالا برود، وگرنه اگر «حَبْل» به جایی بسته نباشد و از جای بلندی آویخته نباشد اعتصام به آن چه سودی دارد؟ قرآن را به زمین نینداخت - چه تعبیر انزال و چه تعبیر تنزیل - بلکه قرآن را به زمین آویخت؛ منتها این «حَبْلِ متین» تار و پودی دارد، تار آن قرآن ناطق است و پود آن قرآن صامت است؛ یکی این قرآن است و دیگری عترت است که «لَنْ يُفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^۲ آن وقت دیگر دو «حَبْل» نداریم، گرچه به صورت «ثَقَلَيْنِ» بیان شده است، ولی این «ثَقَلَيْنِ» تار و پود یک حقیقت را تشکیل دادند. در همان حدیث شریف «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» آمده است که آن «ثقل اکبر» که قرآن است، «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَالْطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»^۳ از این بیان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. الأُمّالی (للصدوق)، ص ۴۱۵.

۳. غرر الاخبار، ص ۶۲.

معلوم می‌شود که قرآن را به زمین آویخته شده، نه انداخت! فرمود یک طرف آن به دست خداست و یک طرف آن هم به دست شماست. شما «اَقْرَأْ وَ اَرِقْ»،^۱ «اَرَقًا وَ اَقْرَأْ»،^۲ شما بخوانید و بالا بروید. اگر در حدّ «عربی مُبین» بالا رفتید، می‌شوید مفسّر مصطلح و اگر قدری بالاتر رفتید، یک ره‌آورد تازه‌ای دارید. آنها که خیال می‌کنند خدا قرآن را نازل کرد، آن طوری که برف و باران را نازل کرد، یعنی به زمین انداخت، گرچه برای قرآن مقامات نامتناهی هم قائل بشوند، بگویند قرآن مثل اقیانوس نامتناهی است، در هر حال سرشان به آب و خاک وصل است. اقیانوس هر چه هم نامتناهی باشد، آدم به درون آن هم برود، به هر جا برسد و هر چیزی را بخواهد بیاورد، باز بوی آب و خاک می‌دهد؛ ولی وقتی بالا رفت به عرش رسید که «قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»،^۳ آن مطالب عالیه دیگر بوی آب و خاک نمی‌دهد، بوی فرشته می‌دهد! آن‌جا جای آب نیست، جای خاک نیست، جای ذرات مادی دیگر نیست، بوی فرشته می‌دهد. فرمود یک طرف آن دست شماست که «عربی مُبین» است، این با کارهای حوزه و دانشگاه و ادبیات و فقه و اصول و حکمت و کلام و اینها حلّ می‌شود، اما یک طرف آن «عَلَوِ مُبین» است که با نماز شب حلّ می‌شود، با کار حوزه و دانشگاه حلّ نمی‌شود.

فردا که هشتم «ربیع المولود» است، سالروز شهادت وجود مبارک امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) است؛ ببینید وجود مبارک امام عسکری بیان نورانش چیست؟ فرمود به هر حال شما می‌دانید لقاء اللّٰهی هست و ﴿إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۴ هست و ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۵ هست و امثال آن، اما این راه را با چه وسیله‌ای باید رفت؟ این بیان نورانی امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) است! فرمود: بدانید که «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۴. سوره شوری، آیه ۵۳.

۵. سوره انشقاق، آیه ۶.

سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»^۱ فرمود وصول به قُرب الهی یک سفر طولانی است، سفر که بی مَرکَب و بی زاد نمی شود! زاد را مشخص کردند، گفتند: ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۲، اما مَرکَب این راه طولانی چیست؟ فرمود مَرکَب این راه فقط نماز شب است: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ». «امتطاء» باب افتعال، یعنی «أَخَذَ الْمَطِيَّةَ». «مَطِيَّة» آن مَرکَب راهوار را می گویند، فرمود نماز شب مَرکَب راهوار است، سوار نماز شب شوید تا برسید. اگر کسی خواست با آن بخش هایی از بالای قرآن رابطه پیدا کند، حواس او جمع باشد که در حوزه و دانشگاه از اینها خبری نیست، این فقط در کنار سجاده نماز شب است! به صورت حصر فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»؛ فرمود بالای آن «علی حکیم» است و پایین آن «عربی مُبِین» است، من این را آویختم نینداختم! آنها که ﴿إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۳ مثل وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که به برکت آن حضرت، اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هم این چنین هستند، اینها بار یافتند و «لدى اللهی» شدند، آنجا «علی حکیم» را یاد گرفتند، آنجا دیگر سخن از عبری و عربی نیست، آنجا مافوق لفظ است، وقتی پایین آمده لفظ دارد؛ نمونه های آن را هم ما داریم. الآن شما می بینید کسی حکیم است یا متکلم است یا اصولی است یا فقیه است یا محدث است یا رشته های دیگری از علوم را داراست، مادامی که این علم در مخزن عقلی و قلبی اوست، یک ملکه اجتهاد است، این نه تازی است نه فارسی، نه عبری است نه عربی، این نه شرقی است نه غربی، حالا وقتی که می خواهد تدریس کند یا تألیف کند به این فکر می افتد که فارسی بگوید یا عربی بگوید؟ عبری بگوید یا سریانی بگوید؟ از آن به بعد آن مطلب دقیق علمی را به یک زبانی درمی آورد؛ اگر عرب است، عربی حرف می زند؛ اگر فارس است، فارسی حرف می زند و اگر زبانی دیگر دارد به

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۳. سوره غل، آیه ۶.

زبان لاتین حرف می‌زند و مانند آن. پس وقتی که پایین آمده لفظ دارد، بالا که هست علم است. الآن یک مهندس که مطلب عمیق علمی دارد و قدرت دارد مثلاً معدن نفت و گاز را خوب ارزیابی کند و بفهمد که کجا نفت دارد، کجا گاز دارد، در چه عمقی هست، و چگونه باید درآورد، این مطالب نه عبری است و نه عربی، نه فارسی است و نه عربی، وقتی می‌خواهد بگوید یا بنویسد می‌شود فارسی یا عربی و مانند آن. فرمود مطالب قرآن که لفظ نیست! ما وقتی این را از لوح محفوظ تنزل دادیم، همین مطالب را گاهی به صورت عبری و سریانی می‌گوییم برای انبیای ابراهیمی و گاهی هم برای شما به صورت عربی می‌گوییم، منتها کامل‌تر، عالی‌تر و عمق‌دارتر آن برای شماست؛ ولی در هر حال آن‌جا که هست، آن‌جا نه عبری است و نه عربی، ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ﴾. در سوره مبارکه «بروج» هم فرمود: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾،^۱ آن‌جا که هست دیگر نه عربی است و نه عبری.

بنابراین قرآن را ذات اقدس الهی به زمین آویخت، نه انداخت! «حبل متین» است که یک طرف آن به دست خدای سبحان است و طرف دیگر آن به دست ماست. کسی که در محضر قرآن کریم باشد، دارد با طنابی کار می‌کند که اگر تکان بدهد، این را به فیض الهی نزدیک‌تر می‌کند و برای اینکه این طناب را محکم بگیرد و بالاتر برود، باید «عربی‌مبین» او به حدّ اجتهاد برسد، یک؛ این سکوی پُرش باشد به وسیله «امْتِطَاءُ اللَّيْلِ» و «صلاة اللّیل» بالا برود، دو؛ تا هر اندازه که بالا رفت از قرآن طرفی ببندد، سه؛ مسائلی که از این به بعد می‌آورد، دیگر بوی آب و خاک نمی‌دهد. درست است که اقیانوس بر فرض نامتناهی باشد مطالب فراوانی و گوهرهای فراوانی دارد، ولی عمق اقیانوس هر چه باشد بوی آب و خاک می‌دهد و بوی فرشته نمی‌دهد. وقتی شما در خانه اهل بیت بروید، می‌بینید که یک سلسله حرف‌هایی دارند که بوی فرشته می‌دهد! ممکن است که در کشفای و حرف‌های فخر

رازی و دیگر علما و مفسران اهل سنت حرف‌های دقیقی پیدا بشود، اما این حرف‌های دقیق بالاخره زمینی است و بوی آب و خاک می‌دهد؛ آن که بوی آب و خاک نمی‌دهد و بوی بهشتی می‌دهد، حرف فرشتگان است که اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند.

فرمود این کتاب، مبین و مرزبندی شده است، پس اگر ما به این کتاب سوگند یاد می‌کنیم، داریم به خود دلیل قسم یاد می‌کنیم: ﴿وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾، بعد این کتاب منزل است، نه نازل! آویخته شده است، نه انداخته شده! پایین آن «عربی مبین» است و بالای آن «علی حکیم» و راه هم برای همه باز است، این طور نیست که حالا انسان برای او حرام باشد که بالاتر برود! وقتی که نمی‌تواند مطلب دیگری است، اوج آن که برای اهل بیت (علیهم‌السلام) است که دیگران دسترسی ندارند و راه ندارند، ممنوع نیست! بلکه برای اینها ممتنع است؛ وقتی کسی آن قدرت ندارد، چگونه بررسی کند؟ متوقع هم نیست، چون «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^۱ ولی مراحل پایین‌تر آن هست. راه هم باز است، این طور نیست که بگوییم حالا این کتاب تمام حرف‌ها را زده، این طور نیست. حوادثی هم که پیش می‌آید مثل جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، جریان مشروطه و جریان انقلاب، اینها سؤال‌های فراوانی تولید می‌کند، از سؤال فراوان پاسخ فراوانی می‌بینید. شما می‌بینید که چه در بین شیعه‌ها و چه در بین اهل سنت، تفسیرهای متنوعی نوشته شده، اما فاصله این تفسیرها زیاد نیست. مرحوم شیخ طوسی (رضوان‌الله‌علیه) در مثلاً هزار سال قبل تبیان را مرقوم فرمود، بعد از چند سال مرحوم امین الاسلام مجمع‌البیان را مرقوم فرمودند، فاصله مجمع‌البیان و تبیان آن قدر نیست، بعد از تقریباً چهار صد سال - چند قرن - مرحوم فیض (رضوان‌الله‌علیه) تفسیر صافی را نوشتند، ایشان هم نکات برجسته همان قبلی‌ها را بازگو کردند، بعد از مرحوم فیض چهار صد سال گذشت تا المیزان آمد، المیزان با صافی خیلی فرق دارد، المیزان با مجمع‌البیان خیلی فرق دارد و همچنین المیزان با

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۷۷.

تبیان خیلی فرق دارد. اگر آنها هم جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم و جریان مشروطه و انقلاب و امثال آن را می‌دیدند، سؤال‌های تازه‌ای طرح می‌کردند و پاسخ‌های جدیدی از قرآن می‌گرفتند. شما می‌بینید که در کتاب‌های اهل سنت هم همین‌طور است، تفسیری که صاحب المنار نوشته با تفسیرهای سابق اهل سنت هم خیلی فرق می‌کند؛ این سؤال‌ها برکت جنگ است! سؤال‌هایی مانند اینکه حق زن چیست؟ حق مردم چیست؟ کشور را چگونه می‌شود اداره کرد؟ نظر قرآن درباره حقوق بشر چیست؟ نظر قرآن درباره فضای زندگی چیست؟ نظر قرآن درباره محیط زیست چیست؟ نظر قرآن درباره روابط بین‌الملل چیست؟ این نظر قرآن در این موارد چیست، المیزان و المنار را به آن صورت درآورد. اگر حادثه‌ای پیش می‌آید، انسان از این حادثه حداکثر استفاده را باید ببرد، سؤال را ببرد نزد قرآن کریم و پاسخ را دریافت بکند. کسی که اهل سؤال نیست، پاسخ هم دریافت نمی‌کند؛ فرمود کلید مطالب علمی سؤال است.^۱

بنابراین فرمود که از «لدى اللهی» تا «لدى الناس» در این قرآن کریم هست. در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید که بین «لدى» و «عند» هم خیلی فرق است. فارسی با همه غنایی که دارد، کمبود فراوانی دارد و هرگز به عظمت و قد و بالای عربی نمی‌رسد؛ لذا اگر در فارسی کسی بخواهد آیات قرآن را ترجمه کند به زحمت می‌افتد، مگر اینکه چند کلمه را کنار هم ضمیمه قرار بدهد تا برخی از واژه‌های بسیط و مفرد قرآن را معنا کند. می‌بینید که دست ما در فارسی خالی است؛ ما در فارسی یک مفرد داریم و یک جمع، اما تشبیه نداریم، ما به یک نفر می‌گوییم «تو»، دو نفر به بالا می‌گوییم «شما»؛ اما دیگر برای دو نفر یک لفظ خاص داشته باشیم نیست. اما می‌بینید که عرب برای یک نفر مفرد دارد، برای دو نفر تشبیه دارد، برای سه به بعد جمع دارد؛ چه درباره ضمیر غایب و چه درباره حاضر، چه درباره ضمیر غایب «هو و هما و هم» دارد و چه درباره ضمیر خطاب «أنت و

۱. تحف العقول، ص ۴۱: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَقَاتِيحُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْمُتَكَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ».

أنتما و أنتم» دارد؛ درباره مرد می‌گوید: «أنت» و درباره زن می‌گوید: «أنتِ»، ما چنین تعبیراتی در فارسی نداریم، همه را می‌گوییم «تو» یا همه را می‌گوییم «او»؛ در مکان‌ها هم همین‌طور است، در زمان‌ها هم همین‌طور است. ما وقتی اشاره می‌خواهیم بکنیم، می‌گوییم این‌جا و آن‌جا، اما برای وسط‌جا نداریم. نزدیک را می‌گوییم این‌جا، اگر قدری فاصله باشد می‌گوییم آن‌جا، حالا یا فاصله زیاد باشد یا فاصله کم. اشاره‌ای که ما داریم همین دو تاست: «این و آن»؛ اما در عربی برای نزدیک است یک اشاره است: «ذا»، برای میانه است یک اشاره دیگر است: «ذاک»، برای دور یک اشاره دیگر است: «ذلک»، برای میانه لفظ و حرف دارند، تازه اینها ساده‌ترین مثال است، آن معارف دقیق حرفی دیگر است، البته بخش وسیعی از اینها را قرآن با برکت خودش تأمین کرده است؛ لذا اگر کسی بخواهد قرآنی که «عربی مُبین» است را به فارسی ترجمه کند، خیلی به زحمت می‌افتد، مگر اینکه چند کلمه را ضمیمه هم قرار بدهد تا آن یک کلمه بسیط قرآنی را بفهماند.

فرمود مقام بالا اصلاً حرف در آن نیست، «علیّ حکیم» است! لوح محفوظ است که در لوح محفوظ وجود دارد. در عربی ما بین «عند» و «لدى» می‌بینیم فرق می‌گذارند، اما در فارسی چنین فرقی نیست. اگر کتابی نزد کسی باشد، می‌گوییم این کتاب نزد فلان‌کس است یا پیش فلان‌کس است، اما این‌طور نیست که در عربی هر دو را یکی بگویند؛ اگر این کتاب در کتابخانه او باشد، می‌گوییم: «عِنْدَهُ»؛ اگر در دست او باشد، می‌گوییم: «لَدَيْهِ»؛ نزد او در فارسی این نکات را نمی‌فهماند؛ در جمله پیش اوست، حالا در دست اوست یا در کتابخانه اوست؟ اگر بخواهیم بگوییم در کتابخانه اوست چه می‌گوییم؟ می‌گوییم پیش اوست، اما در عربی اگر در کتابخانه باشد می‌گویند: «عِنْدَهُ» و اگر در دستش باشد می‌گویند: «لَدَيْهِ». در قرآن کریم این «علم لدّی» که می‌گویند، ما علمی نداریم در برابر حکمت و کلام و فقه و اصول به نام علم لدّی! اگر این معارف و علوم را انسان از کتاب و کتیبه و استاد و اینها یاد بگیرد، می‌شود علم

عادی؛ همین‌ها را بالا برود و از ذات اقدس الهی یاد بگیرد، از لدن، نزد و از سرچشمه یاد بگیرد، می‌گویند «لدئی»؛ یعنی آن‌جا دیگر جا برای اشتباه نیست، هم شهود است که مفهوم نیست، هم ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است که اشتباه‌پذیر نیست؛ لذا این علم، «علم لدئی» می‌شود، وگرنه «علم لدئی» علمی باشد مثل فقه در برابر اصول که موضوع و محمولی داشته باشد نیست. آنچه را که در قرآن کریم است، اگر انسان اینها را از استاد و کتاب یاد بگیرد، این علم، علم «عربی مبین» است، دیگر «لدئی» نیست؛ اما ذات مقدس پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اینها را که از کسی یاد نگرفت، اینها را ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ فرا گرفت؛ از آن نزد خدا یاد گرفتی، لذا علم آن می‌شود «لدئی» و این «علم لدئی» بالاصالة ذات اقدس الهی اینها را به معصومین (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) داده است، شاگردان اینها به هر اندازه که به اینها نزدیک می‌شوند سهمی می‌برند که فرمود حدیث ما «صَعَبَ مُسْتَصْعَبٌ» است: «إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْيَأْيَانِ»^۱.

پرسش: چه اشکالی دارد که قرآن را به مانند بارانی که از آسمان نازل می‌شود و مایه رشد گیاه می‌شود، قرآن مایه رشد انسان بشود؟

پاسخ: اما درخت به اندازه ظرفیت خودش و در همان محدوده طبیعت بالا می‌رود، دیگر رابطه باران با خدایی که آن را فرستاد قطع است و دیگر موجود زمینی می‌شود.

پرسش: ولی وقتی درخت رشد کند، برگ آن می‌تواند از خود هوا ارتزاق کند!

پاسخ: بله، در همین محدوده آب و هواست، اما «لدى الله» بشود و لوح محفوظی بشود ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مُحْفُوظٍ﴾ این چنین نیست.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۰۱.

پرسش: قرآن اگر آب شود و در قلب ما فرو رود مایهٔ رشد ما می‌شود.

پاسخ: اگر ما آن «لدى اللهی» را نداشته باشیم و خود قرآن در محدوده طبیعت باشد، حداکثر ما را در محدودهٔ

طبیعت رشد می‌دهد، همین!

بنابراین ما یک جبل داریم که آویخت و یک باران داریم که انداخت، این بارانی که انداخت حدّ و قد آن

مشخص است که در عالم طبیعت است و هر چه هم که رشد بکند در زمین و آسمان است، این دیگر «لدى اللهی»

بشود نیست. آن چیزی «لدى اللهی» است که فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾، اگر جبل متین شد و یک طرفش

«أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» شد و قطع نشد، این می‌تواند بالا برود که بیان امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ)

است فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ». بنابراین اگر چیزی مثل باران شد و

قطع شد، حداکثر این است که درختی بشود و رشدی بکند، اما یک رشد عقلی و قلبی بکند و مثل خود پیغمبر و

اینها بالاصالة «لدى اللهی» بشود و بعد مانند شاگران اینها بالتبع چنین شود که ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ

عَلِيمٍ﴾ این دیگر در آن نیست. این مادامی می‌تواند شاگرد «لدى اللهی» تربیت کند که به زمین آویخته شده باشد،

نه انداخته و یک طرف آن هم به دست «الله» باشد همیشه و انسان به این «حبل متین» تمسک می‌کند، یک؛ «اقْرَأْ

وَارْقُ» بالا می‌رود، دو؛ حالا به همان اندازه‌ای که خواند و بالا رفت و اگر نتوانست در حدّ زنجشیری و فخر رازی

و امثال آنها شد، اینها هم به عمق فرو می‌روند، اما تمام ره‌آورد اینها هم هر چه عمیق باشد باز بوی آب و خاک

می‌دهد، دیگر بوی فرشته بدهد که ملائکه و عرشیان این‌طور هستند، ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾^۲ این‌طوری است،

خدای سبحان «اسماء» را به آدم این‌طور تعلیم داد و آدم «اسماء» را این‌طور گزارش به ملائکه داد، اینها دیگر در

حرف‌های آنها نیست.

پرسش: در همین الفاظ چیزهایی نهفته که ما فقط می‌خوانیم ولی آقا علی بن موسی الرضا

پاسخ: چرا؟ برای اینکه این «حَبَل» را گرفته و رفته بالا، اگر «حَبَل» نبود رابطه قطع بود! اگر فقط مانند باران بود، آقا علی بن موسی الرضا از کجا می‌دانست؟ ائمه از کجا می‌دانستند؟ آنها چون ﴿إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ هستند، این «حَبَل» را گرفتند و خودشان «حَبَلِ متین» هستند، تار و پود یک «حَبَل» است و در اول بحث روشن شد که ما دو طناب نداریم، یک طناب داریم که تار و پود آن یکی «قرآن ناطق» است و یکی «قرآن صامت»، یکی قرآن است و یکی عترت که مجموعاً می‌شود «حَبَلِ متین»، این «حَبَلِ متین» بالا می‌رود؛ مثل اینکه می‌شود امام و پیغمبر که علم لدنی دارند، شاگردان اینها هم به اندازه‌ای که به اینها وابسته هستند «علم لدنی» دارند، هم از این طرف می‌توانند از عمق دریا خبر بدهند و هم از آن طرف می‌توانند از فرشته‌ها باخبر بشوند. وقتی که بعضی مثل «ذَرِیحِ الْمُحَارِبِی» خدمت امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) مشرف می‌شود، از حضرت سؤال می‌کند که: ﴿ثُمَّ لَیْقِضُوا تَفَتَّهِمْ وَ لَیُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾^۲ یعنی چه؟ فرمود: «لِقَاءُ الْإِمَامِ».^۳ وقتی بیرون می‌رود، شاگردان حضرت سؤال می‌کنند کجا بودی؟ عرض کرد خدمت امام بودم، چه شنیدی؟ عرض کرد سؤال کردم که ﴿ثُمَّ لَیْقِضُوا تَفَتَّهِمْ وَ لَیُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ یعنی چه؟ حضرت فرمود: «لِقَاءُ الْإِمَامِ». آنها گفتند ما چنین چیزی از امام نشنیدیم! آمدند محضر حضرت عرض کردند که ذریح خدمت شما بود چنین سؤال و جوابی شد، ما تا حال چنین چیزی نشنیدیم، از کجای این آیه برمی‌آید که «لَیْقِضُوا تَفَتَّهِمْ لِقَاءُ الْإِمَامِ وَ لَیُوفُوا نُذُورَهُمْ»؟ فرمود: «مَنْ یَحْتَمِلُ مَا یَحْتَمِلُ ذَرِیحٌ»؛ شما شاگردی بیاورید که این بار ما را «احتمال» کند - «احتمال» یعنی حمل بکند و تحمل بکند - اگر چنین شاگردی پیدا بکنید بله ما به او چنین حرف‌هایی را می‌زنیم! اینکه «لَا یَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ

۳. سوره حج، آیه ۲۹.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۴، ص ۵۴۹.

مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِئْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ» می شود این کسی که به «حَبْلِ مَتِين» اعتصام کرده، وگرنه اگر این قرآن منقطع باشد، رابطه آن از «لَدَى اللَّهِ» گسیخته باشد و مثل باران باشد، بر فرض فراوان باشد، اقیانوس هم بشود و اقیانوس پُر آب هم بشود، باز بوی آب و خاک می دهد بوی فرشته نمی دهد. وقتی بوی فرشته می دهد که «لَدَى اللَّهِ» بشود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»